

• موضوع: نقش علوم ادبی در فهم گزاره های دینی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

اللهم صل على محمد و آل محمد واهدنا لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم

خدای بزرگ را شاکرم که توفیق داد تا در این جمع مستطاب حضور پیدا کنم در کنار مضجع شریف امام همام عالم آل محمد و از عزیزی که باعث و بانی این توفیق بودند تشکر می کنم .

مستحضرید موضوعی که بنا است در این فرصت کوتاه محضر شما باشم ؛ نقش علوم ادبی در فهم گزاره های دینی است .

اولین کاری که امروز باید انجام دهیم مفهوم شناسی گزاره هایی است که در این عنوان به کار رفته ؛ نقش علوم ادبی در گزاره های دینی

• مفهوم شناسی علوم ادبی

علوم ادبی ، می توان گفت سه کاربرد دارد:

یک کاربرد محدود بالمعنی الاخص که معمولا بر 6دانش اطلاق می کنند در حوزه های علمیه وقتی می گویند علوم ادبی منظور صرف و نحو و بیان و بدیع و ... لغت و معانی است و معمولا من و شما همه این ها را می خوانیم .

بر این 6دانش می گویند ادبیات ؛ مثلا به منطقی یا به اصول و فقه نمی گویند اما به این 6دانش می گویند ؛ معمولا در کلمات به 11دانش می گفتند علوم ادبی عروض شعر قافیه و خط و انشاء این ها را هم اضافه بر آن 6دانش می کردند و 11دانش مجموعا می شده است.

در دوره های اخیر شاید جایی نبینید که یک مقدار فلسفه های مضاف آمد به بازار مثل فلسفه فقه و فلسفه اصول فقه علوم ادبی هم بی نصیب نماند و مسائلی مطرح شد که قبلا نمی شد یا مثلا مسائلی بود که کارتن خواب بود و ردیف بودجه نداشت. مثل فلسفه لغت فلسفه نحو الان همین بحثی که با شما دارم بحث فلسفی است چون ما بحث وجود شناسانه می کنیم منتها از نقش ادبیات در فهم گزاره های دینی بحث می کنیم ،

6دانش به اسم علوم ادبی قبلا 11دانش بوده و دوران های معاصر در همین ها فلسفه های مضاف را هم اضافه کرده اند.

• گستره شناسی رفتار بزرگان در استفاده از علوم ادبی

واقعش این است که ما سه رفتار داریم؛ یک رفتار، رفتار تفریط گونه است یعنی رفتاری که آن گونه که باید از علوم ادبی در فهم گزاره های دینی استفاده نمی کند. جهتش هم عدم آشنایی است. در حالی که اگر استفاده می کرد، سرنوشت بحث فرق می کرد ما از این رفتار زیاد داریم. نه آن گونه که باید از لغت استفاده می کند و نه آن گونه که باید از نحو استفاده می کند.

ما افرادی زیاد داریم در این گروه اند. شما مکاسب را خواندید. خیلی از بحث های ادبی جای آن در مکاسب شیخ خالی است. ممکن است بگویید مگر مکاسب کتاب ادبی است؟ اما بحثهایی را جناب شیخ مطرح می کند که تا ادبیاتش درست نشود انسان نمی تواند قضاوت کند... لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل... سوال این است که بای بالباطل بای سببیت است؟ یا بای مقابله است؟ یا هر دو؟ یا هیچکدام؟ یا هر دو به نحو جامع؟ یا مجموع؟ در این کتاب اخیر بنده فقه و حقوق قراردادهای ما سه نوع بحث داریم قاعده محور دلیل محور... و این کتاب دلیل محور است و یا کتاب دوم ادله عام روایی فقه و حقوق قراردادهای... اگر با، بای مقابله باشد در واقع آیه دارد شرایط عوضین را بیان می کند. و لذا یکی از شرایط بیع این است که نباید باطل باشد اما اگر بای سببیت گرفتیم ناظر به اسباب است و کار به عوضین ندارد. باطل یعنی قمار یعنی سرقت یعنی غصب و... بای سببیت اگر باشد این طور می شود. مرحوم شیخ اعظم می خواهد کتاب بیع بنویسد و بارها هم به این آیه استناد کند ولی هیچوقت هم نمی پردازد به اینکار که تفاوت با را بیان کند. در صورتی که اگر بخواهد بحث روی هوا نباشد و اصطلاحا شناژ داشته باشد باید اول این مطلب را روشن کند که فلان حرف چه معناها دارد و شیخ کدام را مد نظر دارد در حالی که این مطلب بیان نشده و شیخ همین طور از این جریان عبور میکند. یا چقد رما در مکاسب اوفوا بالعقود داریم؟

الف و لام 25 قسم است... سوال این است که آیا اوفوا بالعقود اشاره به عقود متعارف دارد؟ یا الف و لام استغراق است؟ یا این که الف و لام عهد است؟ شیخ به این مساله اشاره نمی کند و صرفاً آیه را بیان می کند در حالی که بحث ادبیات شناژ و زیرساخت فهم گزاره های دینی است واقع مطلب این است که ما کوتاهی هایی می بینیم در استفاده از علوم ادبی.

این کوتاهی باعث می شود خیلی از مسائل ما درست حل نشود. و مبهم بماند مثل خانه ای روی شن و برف که بنیان ندارد.

اما این طرف قضیه طبعاً وقتی یک طرف تفریط کوتاهی باشد طرف بعد افراط می شود؛ به این معنا که از علوم ادبی استفاده کردن در جایی که جای استفاده نیست.

نمیدانم شما با تمهید القواعد شهید ثانی چقدر آشنایی دارید؟

دویست قاعده دارد و 100 قاعده اصولی و فقهی دارد و 100 قاعده ادبی دارد.

ایشان از این قواعد ادبی برای بحث های فقهی استفاده می کند.

بسیاری از وقتها به گمان ما واژه ها استفاده می شود و در حالی که نیاز به استفاده از علوم ادبی نیست. یک نوع افراط دیده می شود. اما به هر حال این حالت هست.

آیا شما بحث غنا را در مکاسب محرمه یادتان هست؟ چقدر شیخ روی غنا معطل می شود؟

صوت مطرب یا صوت مرجع فیه یا این دو با هم؟ تازه مکاسب زود رد میشود جناب نراقی در مستند 11 تفسیر برای غنا می کند. صحاح یا مصباح المنیر چه گفته... ولی وقتی می خواهد ثمره فقهی بار کند در مکاسب شیخ اعظم چه می گوید؟ میگوید اصلا غنا موضوعیت ندارد و آن چه موضوعیت دارد صوت لهوی است فکل صوت لهوی حرام و آن لم یکن غنا و غنا اگر لهوی نباشد حرام نیست. سوال از شیخ و امثال شیخ این است که رویکرد شما در واقع رویکرد فاکشنالیزم است نه نومیالیزم اگر این طور هست این همه معطل شدن روی لغت چه نیاز بود؟ این خود یک بحث است که کدام واژه ها اصالت در حرمت دارد و کدام واژه ها ندارد.

آن واژه ها که اصالت در لغت دارد باید معطلش شد و روی آن کار کرد.

یک نوع افراط ناخواسته، افراط بی توجه همواره بوده در کنار تفریطی که عده ای در این باره داشته اند.

افرادی هم بودند که مسیر اعتدال را در پیش گرفتند و کار کردند. یعنی اگر جایی لازم است از لغت خاص استفاده کنیم و اگر جایی لازم نیست، استفاده نکنیم. نگران استفاده بی جا نباشید. نگران استفاده نکردن باشیم. یا بد استفاده کردن که در این نیمه دوم بحثم آشنا تر می شویم.

• نقش علوم ادبی با محوریت لغت و نحو

در لغت، کتب و متون لغوی، اصولاً من باید ببینم لغوین برای من فقیه چه کار می کنند؟ من که می خواهم گزاره های دینی را از متون دینی استخراج کنم، چه کار باید بکنم کار به جایی می رسد که حداقل یک طلبه می گوید من یک کتاب لغت می خواهم تهیه کنم کدام کتاب را تهیه کنم؟ بحث این است که لغت چه کار برای ما می کند؟ چه انتظاری ما از لغت باید داشته باشیم؟

کارهایی که لغت می کند در واقع از یک جهت:

• جمع معانی

این چیزی است که همه ما میدانیم این که بخواهیم بدانیم یک کلمه چند معنا دارد به لغت مراجعه می کنیم؛ تجمیع معانی و استقراء معانی مثلاً لسان العرب ابن منظور یا زبیدی در تاج العروس معانی یک کلمه را جمع آوری کردند.

باز اگر یک محور خاصی را بخواهید مثلاً لغات روایات نبوی را بخواهید به اثر ابن اثیر مراجعه می کنید یا لغت روایات معصومین را بخواهید مراجعه میکنید به اثر طریحی

به هر حال در این جهت لغت به شما کمک می کند.

• جداسازی حقیقت و مجاز

برخی لغات حقیقت و مجاز را جدا می‌کند. مثلاً اساس البلاغه زمخشری این کار را انجام می‌دهد و لغت را به این شکل توضیح می‌دهد .

• ارجاع و ترکیز

برخی کتب لغت کارشان ارجاع و ترکیز است؛ خیلی نباید از آن‌ها انتظار استقرای معانی داشته باشیم. یا حقیقت و مجاز؛ اگر می‌خواهید ریشه کلمه را بررسی کنید گاه جایی هست که ریشه یابی لغت به درد شما می‌خورد. معجم مقاییس اللغة ابن فارس این کار را انجام می‌دهد .

معنای مرکزی را بیان می‌کند و در واقع معانی را به هم بر می‌گرداند . شما در کتاب تاج العروس زبیدی اگر نگاه کنید برای عین بالای 100 معنای آورد .

ولی وقتی کتاب ابن فارس را می‌بینید می‌گویید العین له اصل واحد؛ و تمام معانی به این بر می‌گردد به این اصل واحد .

این کار در تفسیر بغایت به کار می‌آید .

• تحلیل و اجتهاد

کار دیگری که کار چهارم است؛ تحلیل و اجتهاد است

یعنی برخی از لغویین ما خیلی دنبال استقراء نیستند دنبال ارجاع و ترکیز نیستند ، بلکه دنبال تحلیل اند لذا لغاتشان یک مقدار اجتهادی است. مثلاً معجم الفاظ قرآن راغب اصفهانی از این جمله است که فقط الفاظ قرآن را می‌آورد . یا جناب آقای طباطبایی در المیزان خیلی از تحلیل‌های جناب راغب استفاده می‌کند اگر کسی بخواهد منبر قرآن برود می‌تواند از تحلیلات راغب استفاده کند. البته در بحث‌های فقهی و گزاره‌های دینی هم به کار می‌آید .

• فروق اللغات

یک کار پنجم؛ فروق اللغات که خیلی وقتها انسان ممکن است برایش سوال پیش آید جلس با قعد چه تفاوتی دارد که ابوهلال عسکری در فروق اللغات و همچنین جزائری در فروق اللغات به این تفاوت‌ها توجه

کرده اند. به هر حال باید ببینیم ما لغت را از چه زاویه می خواهیم بررسی کنیم با توجه به هر زاویه ما به دنبال کتاب لغت ویژه خود باشیم.

به هر حال ما باید مناسب با هر دانش از لغت استفاده کنیم.

البته در لغت استفاده های دیگری هم هست که همین مقدار فعلا کافی است .

من به شما قول داده ام مقداری هم از نحو یا همان علم الاعراب صحبت کنم . باید دید اولاً نحو چیست؟

قدیمی ها نحو را علم الاعراب می دانستند، و هماره این دغدغه بوده که نحو را بدانیم چه فایده دارد؟

متأسفانه گاه نحو را به این درجه تنزل می دهند که مثلاً ما إنّ بخوانیم یا أنّ چه تفاوت دارد؟!؟

اگر ما این نگاه را داشته باشیم به نظرم نگاه تفریط گونه است. نحو در واقع دو بخش اساسی دارد. یکی همین بحث اعراب است که کان و ان و آن چه کار می کند و ... که به گمان ما خود همین انسان را قادر می کند در ارتباط با تراث ؛ من ناچارم یک توضیحی بدهم یکی از مشکلات طلبه امروز ما ، مشکل عدم ارتباط با تراث گذشتگان است. باید دید چقدر طلاب قدرت ارتباط با تراث گذشته را دارند. حتی دانشجو و طلبه ای که تفسیر می خواند چقدر می تواند متون تفسیر را بررسی کند متون گذشتگان را؟

من خودم 7 سال مرکز تخصصی تفسیر قم درس متون میگفتم .

هماره این مشکل را میدیدم که با تراث ارتباطی برقرار نشده چرا که خارج از مباحثی که مطرح می شد، دانش پژوه ما گرفتار می شد و نمی توانست عبور کند چرا؟ چون با تراث ارتباطی نداشت. من یک مطلب دیگر را میگویم: در فقه ما ، چقدر طلاب و حتی اساتید ما ارتباط با تراث دارند؟! به هر حال ارتباط با تراث باید حفظ شود.

وقتی انسان صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه و یا توابع و یا فاعل و مفعول و یا ... را میداند این ها همه به فهم تراث هم کمک می کند.

اما نحو یک بخش معظم دیگری هم دارد و آن علم المفردات است یعنی النحو له دو شاخه دارد ؛ یک شاخه علم الاعراب و شاخه علم مفردات است . علم مفردات باب اول مغنی به آن اشاره دارد . فرق هم نمی کند مغنی اللیبیب یا مغنی الادیب و جالب است بدانید که تنها کتابی است عهده دار این کار است .

کتابی است که الممهد کتاب مغنی است در این باره ... انواع و اقسام کلمات دارای نقش را آورده است که ابن هشام این ها را توضیح داده است که الی چند معنا دارد فی چند معنا دارد یا فی چند معنا دارد؟ این کتاب دنبال اعراب نیست دنبال جدا کردن این ها است. یا 23 معنا برای لام جاره پیدا میکند.

دانستن این ها بسیار در گزاره های دینی به ما کمک میکند. یک کلمه به نام انما ببینید دال بر حصر باشد یا نباشد چه تفاوت می کند. انما ولیکم الله و رسوله .. آیا این انما دال بر حصر هست یا نه؟ اگر هست، ادوات حصرش چیست؟ هم در فقه هم در تفسیر هم در کلام به کار ما می آید ؛ این دانستن تفاوت به حدی مهم است که فخر رازی وقتی به این آیه می رسد میداند اگر انما را ادات حصر بدانند، باید امامت را به امام علی برساند و دیگر نمی تواند از بین مروان و بنی عباس حرفی بزند لذا می گوید این جا ادات انحصار نیست !!

این است که در علم المفردات ما الی ما شاء الله ما کار با ادبیات داریم و با نحو ...

ما در بحث علم المفردات دو مبنا داریم یک مبنای تضمین داریم و یک مبنای نیابت داریم . این اسم گذاری دومی از خود ماست .

تضمین و نیابت به چه معنا است؟

برخی از مکاتب نحوی، با نیابت مخالفت است. سیبویه و دیگران با نیابت مخالف اند. چون مخالف اند در علم المفردات، نیابت را به ضرورت به کار می برند. مثلا سیبویه برای باء 14 معنا قائل نیست. آقای سیبویه می گوید لها معنا واحد ... آیا فکر میکنید معنای دیگر آنرا بلد نیست او ایستاده بر قله ادبیات است . بقیه را توجیه می کند و در باب تضمین می برد .

و لذا اینها معتقدند شما با این نیابت هاپی که می تراشید، خیلی از ریزه کاریهای قرآن را از بین می برید. قرآن یک آیه ای راجع به قارون دارد که ... فخرج علی قومه فی زینته ابن هشام در بحث فی می گوید از معانی فی مع است و نحو او نحو کوفی است . هشت معنا برای فی استفاده می کند که یکی از این ها مع است . سیبویه که نحو او نحو بصری است می گوید: قرآن می خواهد یک نکته لطیفی را بیان کند و آن این که قارون ، در زینت خود فرو رفته بود. یعنی زینت شده بود ظرف و این قارون شده بود مظروف. که در واقع قرآن می خواهد شدت زینت قارون را بیان کند .

این جا برای این که خداوند اشراب کند که خرج به معنای فرورفتن در زینت است و این معنا را برساند از لفظ فی استفاده کرده است. من جای شما باشم این باب باب تضمین را حتما مطالعه می کنم . نحو ما نحو کوفه است ولی نحوی که کامل است به نظرم نحو بصره است.

این باب تضمین و باب نیابت را حتما مطالعه کنید و ببینید چه آثاری دارد .

یکی از بحثهایی را که باید دنبال کنید، فرق بین عرف و لغت است .

گاهی طلبه ها سوال می کنند که ما کار با عرف داریم یا کار با لغت داریم؟ اگر با عرف کار داریم، پس لغت چه کار می کند؟ و از آن طرف هم ما با عرف معیار یعنی زمان صدور نصوص کار داریم .. که بحث زیبایی است.

بحث داعی و معنا کتاب سلسبیل ما را ببینید ؛ من باشم این کتاب را حتما می خوانم .

گاه داعی را به جای معنا و معنا را به جای داعی می گذارند، این در بحث اصول بسیا مهم است .

یا فرق مفهوم با مصداق

حجیت قول لغوی

این که لغوی کارشناس است؟ اگر کارشناس است تعدد نمی خواهد یا شاهد است اگر شاهد است طریقیست دارد به اطمینان باحث ...

یا فارسی زدگی در این کوچاندن کلمه از عربی به فارسی گاه مناقشاتی هست.

• نکات مهم در این باره

نکته اول: آخرین نکته این است که شاگردان شما باید تکان بخورند به این معنا که طلبه بایدبرود در تطبیقات واقعی

ادبیاتی که ما خواندیم از بصره تا کوفه همه د ریک مثالهای کلیشه ای دور می زند .

نکته دوم: تربیت نیروهای متخصص

درگذشته علوم ادبی علم آلی نبوده علم عالی بوده است .

نکته سوم: نیروهای ویژه دان و متمحض باید تربیت کرد .

من عرضم این است که عده ای باید در علوم ادبی ویژه دان باشند. بالاتر از تخصص ؛ ما یک اطلاع داریم یک تخصص و یک تمرکز و تمحض که این مورد سوم از آن ها بالاتر است . ما باید در علوم ادبی کسانی را با این درجه تربیت کنیم . باید اشخاصی ویژه دان کار باشند.

نکته چهارم: تجزیه و ترکیب است که با این که کسانی بودند که کل قرآن را تجزیه و ترکیب کردند و با این که کار آن ها ارزشمند بوده است اما این نکته را باید گفت که نیاز به این کار نیست که مثلا اگر صد بار برسیم به آمنوا بگوئیم فعل و فاعل باید یک بار و یک جا بار انداخت و نشان داد که تجزیه و ترکیب چه کمکی به طلبه می تواند داشته باشد و عبور کردالحمد لله رب العالمین .